

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فروض شك در مثلي يا قيمي بودن کالا

مرحوم شيخ اعظم انصاري (قدس سره) بعد از اينكه در مسئله مثلي و قيمي مي فرمايند آن مواردی كه اجماع داريم بر اينكه مثلي است، ما بايد بگوئيم عنوان مثلي را دارد، مواردی را كه اجماع داريم بر اينكه قيمي است بايد بگوئيم عنوان قيمي را دارد، مي فرمايند موارد اختلافی هم زياد است، مواردی كه اختلاف است كه آيا مثلي است يا قيمي؟ در اين موارد اختلاف بايد ببينيم كه اصل عملي چه اقتضايي دارد [1]؛ قبل از اينكه ما كلام مرحوم شيخ در مكاسب را بيان كنيم اولاً يك مقداري صورت مسئله را روشن كنيم ببينيم صورت مسئله چيست؟ در موردی كه شك داريم مثلي است يا قيمي؟ چه صورتی قابل تصور است؟ اينجا به نظر مي رسد كه شبهه به سه نحو قابل تصوير است. 1- يكي به نحو شبهه ي مفهوميه. مثلاً مي گوئيم مثلي طبق تعريف قدما «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة» است. منتهی در اين مفهوم و معنای مثلي ما مردديم كه آيا «ما تساوت اجزاء من حيث القيمة بحسب الخلقة الالهيه» مراد است يا اگر با اين مصنوعات بشري هم باشد مانعي ندارد. به تعبير ديگر آنچه كه امروز اين كارخانه ها درست مي كنند، مثلاً از يك لباس يك ميليون عدد صادر مي كنند كه همه اش مثل هم است. ما اگر در يك موردی مثل يك لباسی كه از اين كارخانجات بيرون مي آيد شك كنيم كه آيا اين عنوان مثلي را دارد يا نه؟ منشأ شك ما چيست؟ منشأ شك ما شبهه در مفهوم مثلي است، مي گوئيم مفهوم مثلي را نمي دانيم «ما تساوت اجزاء بحسب القيمة من حيث الخلقة الالهيه فقط» اگر اينطور باشد اين مصنوعات كارخانجات عنوان مثلي را ندارد. يا اعم از خلقت الهيه و مصنوعات بشريه است كه در نتيجه اين مصنوعات عنوان مثلي را پيدا مي كند.

2 - شبهه ي مصداقيه، مثلاً من مي دانم ده سال پيش يك مال از اين آقا از بين بردم و نمي دانم آن مال فرش بوده تا قيمي باشد يا گندم بوده تا مثلي باشد؟ من مي دانم يك مالي را تلف كردم و از بين بردم اما نمي دانم اين متلف مصداقاً چه بوده است؟ آيا اين متلف عنوان مثلي را داشته يا قيمي؟ 3 - بگوئيم ادله ي ضمان اجمال دارد، يك وقتي يك فقيهي مي گويد ما از ادله ي ضمان استفاده مي كنيم عين بر عهده مي آيد، يك فقيهي مي گويد ما از ادله ي ضمان استفاده مي كنيم كه مثل بر عهده مي آيد مطلقاً. يعني در همه ي آن موارد مثل است و اگر مثل متعذر شد آن وقت نوبت به قيمت مي رسد. برخي مي گویند از ادله استفاده مي شود قيمت بر عهده مي آيد، مثل مرحوم محقق ايرواني، برخي هم مثل مشهور مي گویند در مثلي مثل بر عهده مي آيد و در قيمي قيمت بر عهده مي آيد. حالا اگر كسي گفت ما هر چه ادله را بررسی كرديم نتوانستيم چيزي استفاده كنيم، ادله اجمال دارد، «عند اجمال الادلة اللفظية» بايد به اصل عملي مراجعه کرده و ببينيم كه از اصل عملي چه چيزي استفاده مي شود؟ پس مسئله در مورد شك سه نوع مطرح مي شود؛ به نحو شبهه مفهوميه، به نحو شبهه مصداقيه و به خاطر اجمال ادله، بگوئيم از ادله چيزي نمي فهميم و ادله لفظي را بايد کنار بگذاريم و بياييم سراغ ادله ي عمليه و اصول عمليه، از اصول عمليه ببينيم چه استفاده اي مي شود.

تفاوت صورت اول و سوم: در صورت اول مفهوم مثلي براي ما مجمل است و متعلق اجمال خود مفهوم مثلي است اما در اين

بیان اخیر می‌گوییم مفهوم مثلی و قیمی روشن است و در اینکه چه چیز بر ذمه می‌آید شك داریم. اگر ادله روشن باشد يك دليل می‌گوید؛ مثلاً مشهور می‌گویند وقتی مالی تلف شد «إِنْ كَانَ مَثْلِيًّا فَاشْتَغَلَ الذِّمَّةُ بِالْمَثْلِ» «إِنْ كَانَ قِيمِيًّا فَاشْتَغَلَ الذِّمَّةُ بِالْقِيَمَةِ» مشهور خیالشان راحت است. ایروانی می‌گوید «فاشْتَغَلَ الذِّمَّةُ بِالْقِيَمَةِ مطلقاً» حالا اگر يك فقیهی گفت ما از ادله نتوانستیم چیزی استفاده کنیم، ادله از حیث اینکه چه چیز بر ذمه می‌آید اجمال دارد، این غیر از آن شبهه‌ی مفهومی در مثل است. شبهه‌ی مفهومی در مثل خود مفهوم مثلی برای ما روشن نیست و اجمال دارد، اما اینجا می‌گوئیم در اینکه ذمه به چه چیزی اشتغال پیدا می‌کند اجمال دارد، یعنی دو نوع اجمال است یکی اجمال مفهوم مثلی است و یکی اجمال ادله‌ی ضمان از حیث اشتغال ذمه است. نکته؛ بحث در این نیست که يك اصل عملی پیدا کنیم و آن اصل بگوید این مثلی است، یا آن اصل بگوید این قیمی است، در این بحث، هیچ فقیهی نمی‌گوید در فرض اینکه شما شك می‌کنید که آیا این لباس مثلی است یا قیمی؟ من يك اصلی به شما ارائه می‌دهم که آن اصل مشخص کند این مثلی است یا قیمی. در همان شبهات مفهومی یا در شبهات مصداقیه بالآخره بحث به این منجر می‌شود که چه چیزی ذمه را مشغول کرده، شما در شبهه‌ی مفهومی می‌گوئید بالآخره این لباسی که از کارخانه تولید می‌شود شك داریم مثلیّ أو قیمیّ، ما يك اصلی نداریم که بپاید معین کند هذا مثليّ یا هذا قیمیّ بلکه می‌گوئیم در اینجا ذمه به چه چیز مشغول شده است؟

اگر این لباس تلف شد، ذمه به مثل این لباس اشتغال پیدا می‌کند یا قیمت این لباس؟ در شبهه‌ی مصداقیه هم يك چیزی را من ده سال پیش از بین بردم، نمی‌دانم فرش بوده یا گندم؟ اگر فرش بوده ذمه‌ام مشغول به قیمت است، اگر گندم بوده ذمه‌ام مشغول به مثل است، آنجا هم دنبال این هستیم که ذمه به چه چیزی مشغول است؟ و در صورت سوم هم که مسئله روشن است و می‌گوئیم از اول ما می‌خواهیم ببینیم عند التلف و الاتلاف ذمه به چه چیز اشتغال پیدا می‌کند؟ یعنی الآن در ذهن شما نیاید که ما دنبال يك اصلی هستیم که این اصل روشن می‌کند در فرض شك هذا مثليّ، یا این اصل روشن می‌کند در فرض شك که هذا قیمیّ، ما دنبال چنین مطلبی نیستیم و هیچ فقیهی هم در این بحث دنبال چنین مطلبی نبوده است و يك اصلی نداریم که بپاید بگوید هذا مثليّ یا هذا قیمیّ.

دیدگاه‌ها در شك در مثلی یا قیمی بودن کالا

در این موارد شك اقوالی که شیخ در مکاسب فرموده چهار قول است. 1) ذمه به مثل اشتغال پیدا می‌کند مطلقاً. 2) ذمه به قیمت اشتغال پیدا می‌کند مطلقاً. 3) مالك مخیر است، آن کسی که مالك این مال تلف شده است بگوید مثل به من بده یا قیمت. 4) ضامن مخیر است. علاوه بر این چهار دیدگاه در کلمات مرحوم سیّد یزدی و بعد هم در کلمات امام (رضوان الله علیه) و دیگران، دو دیدگاه دیگر مطرح شده است: 1 با هم مصالحه‌ی قهری کنند (برایشان واجب باشد مصالحه کنند). 2 □ قرعه [2]. یعنی در اینکه آیا مثل را باید بپردازد یا قیمت را؟ از راه قرعه استفاده کنند. نکته: باید توجه کرد که مورد شك از چه بابی است؟ آیا مثل و قیمت از باب اقل و اکثر هستند؟ به این معنا که بگوئیم مثل - یعنی شیئی که مالیت دارد به همراه خصوصیات صنفیه و نوعیه دارد - يك كيلو گندم در مقابل يك كيلو گندم تلف شده هم ارزش پولی‌اش را دارد و هم خصوصیات صنفیه و نوعیه. اما اگر پول را دادیم از این پول فقط همان خصوصیت مالیت تدارک دیده می‌شود و خصوصیات صنفیه و نوعیه تدارک دیده نمی‌شود. روی این بیان، قیمت و قیمی می‌شود اقل و مثل می‌شود اکثر، و نتیجه این است که این دو تا می‌شوند اقل و اکثر. برخی می‌گویند دُوران بین مثل و قیمت دُوران بین المتباینین است، زیرا این قیمت تعیین دارد در قیمت در خصوص درهم و دینار، این قیمت يك وقت مطلق المالیه است که همین جا عرض کنیم که در کلمات اصفهانی هست و در کلمات امام هم آمده که ما دو نوع قیمت داریم، يك قیمت ساریه داریم که همان ارزش مالی است، بگوئیم يك كيلو گندم پانصد تومان است و دو كيلو جو هم پانصد تومان است، این قیمتی که سریان در همه‌ی اجناس دارد که نتیجه‌اش این است که اگر يك كيلو گندم هم تلف شد شما بتوانی در مقابلش دو كيلو جو به مالکش بدهی، نسبت این قیمت ساریه به مثل نسبت اقل و اکثر است، اما قیمت محضه در مقابل قیمت ساریه است که همان پول است، درهم و دینار است، می‌گویند نسبت بین مثل و قیمت اقل و اکثر نیست بلکه

نسبتش تباین است و دَوَران بین متباینین می‌باشد زیرا درهم و دینار يك خصوصياتي دارند که در آن مثل نیست و مثل هم يك خصوصياتي دارد که در این اثمان نیست. بحث در این است که آیا دَوَران بین اقل و اکثر است یا دَوَران بین المتباینین؟

اگر گفتیم اینها متباینین هستند آیا از قبیل دَوَران بین تعیین و تخییر است؟ یعنی بگوئیم اینجا نمی‌دانیم که بر ضامن معیناً باید مثل را بدهد یا مخیر است بین المثلي و القيمة. اگر هم گفتیم متباینین هستند می‌آیند در باب دوران تعیین و تخییر یا نه؟ در صورتی که از باب دوران تعیین و تخییر باشد «فکلُّ علي مسلک» در دَوَران بین تعیین و تخییر برخی احتیاطی‌اند که قائل به تعیین هستند (احتیاطی‌ها تعیینی هستند) برخی برائتی‌اند که برائتی‌ها قائل به تخییرند. مرحوم اصفهانی اصرار دارد که ما نحن فيه از قبیل دوران بین تعیین و تخییر است [3].

نکته آخر: آیا ما نحن فيه اساساً از موارد قرعه هست یا نه؟ مشهور قریب به اتفاق می‌گویند قرعه در شبهات موضوعیه محضه جریان دارد. می‌گویند در شبهات حکمیه قرعه جریان ندارد، الآن فقیه نمی‌داند که این واجب است یا حرام؟ نمی‌تواند قرعه بیندازد و مشخص کند بگوید این واجب است یا حرام؟ این همه ما شبهات وجوبیه عرفیه داریم، شبهات تحریمیه حکمیه داریم و هیچ فقیهی نیامده قائل به قرعه بشود. در شبهات حکمیه قرعه جریان ندارد، در شبهات موضوعیه‌ای که ناشی از شبهات حکمیه است هم می‌گویند جریان ندارد بلکه می‌گویند قرعه در شبهات موضوعیه محضه جریان دارد. ما در يك ماه رمضان که راجع به قرعه بحث کردیم مواردی را آوردیم، لااقل شاید یکی دو مورد ذکر کردیم که فقها در بعضی از موارد احکام هم قرعه را جاری کردند که به این اشاره خواهیم کرد. این هم یکی از مبانی بحث است که آیا در اینجا قرعه جریان دارد یا قرعه جریان ندارد؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . کتاب المكاسب، ج 3، ص 216.

[2] . السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، حاشية المكاسب، ج 1، ص 7، والإمام الخميني، كتاب البيع، ج 1، ص 511.

[3] . محمد حسين الإصفهاني، حاشية كتاب المكاسب، ج 1، ص 361.